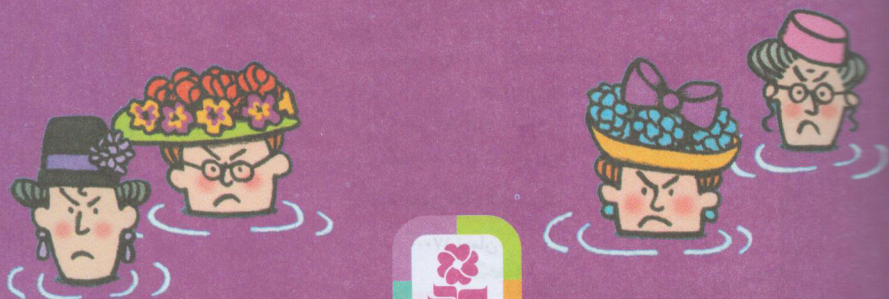


قصه‌هایی برای

# کلاس سوومی‌ها



تصویرگر: استیو کاکس  
ترجمه‌ی پریسا همایون‌روز



- ۷ ..... پیک نیک رفتن با عمه ها
- ۲۱ ..... قصه پسر و آب نبات
- ۳۶ ..... دختری که فقط نیمی از هفته به مدرسه آمد
- ۴۸ ..... شاه میداس
- ۵۶ ..... ماهی جهان دیده
- ۶۰ ..... سگ، گربه و میمون
- ۶۴ ..... کوه بزرگ و سه زن نیرومند
- ۷۷ ..... تسی پورا
- ۸۴ ..... فصر سرمای بی پایان
- ۹۱ ..... راز
- ۱۰۴ ..... گردن بند قطره های باران
- ۱۱۷ ..... روزگاری هیچ پاندایی وجود نداشت
- ۱۲۳ ..... غول شرور





# پیک نیک رفتن با عمه‌ها



## اورسولا مواری ویلیامز

روزی عمه‌های شش برادر خوش شانس آنها را به پیک نیک در جزیره‌ای وسط دریاچه دعوت کردند. پسرها فردی، آدالفس، ادوارد، مانتگیو، مانتمورنسی و جان هنری نام داشتند. اسم عمه‌هایشان عمه باسی، عمه میلیسنت، عمه سلستن، عمه میرندا، عمه آدلید و عمه ام بود. در واقع، قرار بود آنها به سفر کوتاهی بروند؛ چون فاصله‌ی دریاچه تا خانه‌شان شانزده کیلومتر بود. آنها با گاری ای که دو اسب آن را می‌کشیدند به آنجا می‌رفتند. بعد از رسیدن به دریاچه از گاری پیاده می‌شدند و با خوراکی‌ها و چترهایی که در صورت بارش باران به دردشان می‌خوردند، سوار قایق پارویی می‌شدند. عمه‌ها برای پسرها چوب، میله و توپ کریکت

کودک هشت‌ساله مانند بسیاری از کودکان دبستانی دیگر از خواندن داستان‌های این کتاب لذت می‌برد. این داستان‌ها قصه‌های کودکان دیروز، امروز و فردا را نقل می‌کنند. آنها اسطوره‌ها، افسانه‌ها و قصه‌هایی‌اند که کودکان را شگفت‌زده می‌کنند و قدرت تخیلشان را به پرواز درمی‌آورند. این کتاب شامل داستان‌هایی از ژاپن، چین، هند و بیت المقدس، اسطوره‌ای از یونان و افسانه‌های جاودانی است که از غول‌ها و سحر و جادو سخن می‌گویند.

بیشتر کودکان هشت‌ساله به تنهایی کتاب می‌خوانند، ولی همچنان از گوش دادن به داستان‌ها و سهیم شدن این تجربه با دیگران لذت می‌برند. این داستان‌ها را می‌توان در مدرسه یا خانه با صدای بلند خواند. کودکانی که خوب و روان می‌خوانند، دوست دارند در کتاب‌خوانی مشارکت کنند، ولی آنهایی که هنوز اعتماد به نفس کافی ندارند، ترجیح می‌دهند فقط گوش بدهند و داستان‌ها را به تنهایی بخوانند. لذت بردن از کتاب‌خوانی هدف اصلی است؛ چرا که وقتی کودک به داستان‌ها و خواندن آنها علاقه‌مند می‌شود، سراغ کتاب‌های بعدی می‌رود تا قصه‌های بیشتری بخواند. به یاد داشته باشید که کتاب‌خوانی حتماً نباید در سکوت بگذرد؛ زیرا بسیاری از موضوع‌هایی که در این داستان‌ها مطرح می‌شوند کودکان را تشویق می‌کنند که درباره‌ی آنها بحث و گفت‌وگو کنند. به علاوه، آنها می‌خواهند پاسخ پرسش‌هایی را که به ذهنشان می‌رسند، بیابند.

از این کتاب به عنوان نقطه‌ی شروع استفاده کنید و اجازه دهید شما و فرزندان را به دنیای شگفت‌انگیز قصه‌های قدیمی و جدید و زندگی‌های واقعی و جادویی ببرد. کودکان قدرت تخیلشان را با رؤیاپردازی و تجسم قهرمان‌ها و شخصیت‌های منفی قصه‌ها شکوفا می‌کنند.

وندی کولینگ



و طناب برای طناب بازی می‌آوردند. جعبه‌ای پراز وسایل آتش بازی هم داشتند و می‌خواستند موقع تاریک شدن هوا و قبل از ترک جزیره آتش بازی به راه بیندازند. دیوی گاریچی آنها را صبح به دریاچه می‌برد و ساعت نه شب برمی‌گشت تا همگی را به خانه برگرداند.

غذاهایی که قرار بود در پیک نیک بخورند خیلی خوش مزه بودند، برای اینکه عمه‌ها در آشپزی حسابی مهارت داشتند. عمه باسی کلوچه‌ی توت‌فرنگی، عمه میلیسنت نان زنجبیلی پوشیده از بادام و عمه سلستن ساندویچ سوسیس می‌آورد. عمه میرندا کلوچه‌های پنیری درست می‌کرد و آنها را لای دستمال می‌پیچید تا گرم بمانند. عمه آدلید تعداد زیادی ساندویچ کوچک آماده می‌کرد و آنها را داخل جعبه‌ای می‌گذاشت. عمه ام هم نوشابه‌ی گازدار و سیب‌های سرخ و براقی می‌آورد که کنار دامن سرژه‌اش مثل سیب‌های بلوری به نظر می‌رسیدند.

عمه‌ها به جز خوراکی‌های خوش مزه، گل‌دوزی‌ها و بافتنی‌هایشان را هم با خود می‌آوردند. به علاوه، کنار وسایلشان کتاب داستان، دارو و حتی چوب‌دستی هم می‌گذاشتند تا اگر پسرها حوصله‌شان سر می‌رفت، بیمار می‌شدند یا شیطنت می‌کردند، از آنها استفاده کنند. آنها آقای هام، مدیر مدرسه‌ی پسرها، را هم دعوت کرده بودند تا در آن سفر کوتاه همراهی‌شان



کند؛ برای اینکه حضور او باعث می‌شد برادرزاده‌هایشان مراقب رفتارشان باشند و شیطنت نکنند.

ساعت نه صبح گاریچی دنبال پسرها رفت. عمه‌ها قشنگ‌ترین کلاه‌هایشان را روی سرشان گذاشته و پسرها به اصرار مادرشان بهترین لباس‌هایشان را پوشیده بودند. وقتی آقای مدیر را سوار گاری کردند، گروهشان تکمیل شد. آقای هام فقط و بولنش را با خود آورده بود، ولی گاری بیش از اندازه پر شده بود و دیگر جایی برای تکان خوردن وجود نداشت. وقتی به تپه‌ای می‌رسیدند، پسرها مجبور می‌شدند از گاری پایین بپرند و پیاده دنبال آن به راه بیفتند. به نظر آنها این کار اصلاً عادلانه نبود، برای اینکه آقای مدیر آن قدر چاق بود که از شش نفر آنها هم سنگین‌تر بود. با این حال، سرانجام به دریاچه رسیدند.

پیاده شدن عمه‌ها و پایین آوردن وسایلشان از گاری کمی طول کشید. آنها چند بار به دیوی گاریچی سفارش کردند که به موقع برگردد. پسرها با کاموایی که دور مچ پاهایشان پیچیده بود با هیجان به طرف دریاچه می‌دویدند و عمه‌ها درحالی‌که با گاریچی حرف می‌زدند آنها را سرزنش می‌کردند.

قایق پارویی بزرگی با طناب به اسکله بسته شده بود. وقتی مسافران با وسایلشان سوار قایق شدند تمام فضای داخل آن را پر کردند. جایشان در قایق تنگ‌تر از گاری بود؛ با این حال

